



یکی از اسرار مهم تاریخی ایران

در جنگ بین الملل اول که نخستین بار فاش میشود

از اواسط ماه شعبان ۱۳۳۶ قمری، مطابق خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی و ماه مه ۱۹۱۸ میلادی، هرچند شب یکبار که من از سفارت آلمان بمقصد منزل خارج میشدم، در کوچه برلن یکی از مستخدمان سفارت انگلیس برمیخوردم که بامن درکمال ادب و نزاکت سلام و تعارف و گفتگو میکرد و یکی دوبار از اخبار جنگ سئوالاتی کرد و از شارژدافر آلمان احوال پرسید. شبی بمن گفت: آقای منشی باشی من يك ایرانی وطن پرستم و بیست سال است در سفارت انگلیس خدمت میکنم و در جریانات مشروطه و تحصن مشروطه طلبان در آنجا خدمتگزار ایرانیان بودم و انگلیس را حامی مشروطه طلبان میدانستم اکنون که انگلیسها بروسها متفق شده و این مظالم را نسبت بایرانیان روا داشته اند آرزو دارم بسهم خود از این بد رفتاری آنان انتقام بگیرم و تصمیم دارم قسمتی از اسرار سفارت انگلیس را بشما (آلمانیها) بدهم و قطع و یقین دارم که شما هم سر مرا فاش نخواهید کرد. من بحرفهای او بدقت گوش میدادم ولی میترسیدم با او سخنی بگویم مبادا دامی برای گرفتاری و آلودگی من گسترده باشند. سپس آن شخص گفت: فردا شب در همین ساعت (۸ بعد از ظهر) شما در کوچه بایستید تا من بیایم و نحوه کار خود را بشما نشان بدهم. روز بعد من تمام جریان را با آقای (ذمر) شارژدافر آلمان گفتم. چون ایشان خیلی محتاط بودند بمن سپردند با اطراف و جوانب خود متوجه باشم مبادا چشم بسته در تاریکی شب بچاه یادامی بیفتم. ضمناً وقتی نشانیهای آن مستخدم را شرح دادم گفت چندی قبل من هم چنین شخصی را نزدیک سفارت انگلیس دیدم که بمن مؤدبانه سلام و تعارف کرده است.

* آقای ابوالقاسم کحال زاده مدیر کل سابق اداره کل انتشارات و تبلیغات کشور و منشی سابق

سفارت آلمان در تهران از مردان ورزیده تاریخ و سیاست معاصر.

در شب معهود، ساعت هشت، با کمال احتیاط، از سفارت آلمان خارج و بکوجه وارد شدم. اواسط کوجه آن شخص عبا بدوش رسید و دستمال بسته‌ای بمن داد و گفت خیلی مراقب باشید و رفت. من فوراً بسفارت برگشتم و در داخل اطاق (زمر)، دور از چشم پیشخدمت، بسته را باز کردم. مقداری زیاد خرده کاغذ بود. بزحمت چند تا از آنها را پهلوی هم چسباندم و به (زمر) ارائه دادم. گفت کاغذها از اطاق (اسکات) مستشار سفارت انگلیس است. يك قسمت کاغذها اخبار رویتر دست اول بود، قبل از اینکه از طرف اولیای سفارت سانسور شود. در آن موقع رسم چنین بود که سفارت انگلیس اخبار رویترا با ماشین تحریر تهیه میکرد و برای سفارتخانه‌های طرفدار خود و وزارتخانه‌ها میفرستاد. آلمانها چون در حال جنگ بودند، اخبار رویتر برای آنان فرستاده نمیشد و ما مجبور بودیم هم‌روزه یا بداروخانه شویین و یا بمغازة هلندی مراجعه کنیم و از آقایان (بوناتی) ۲ و (پریسی) ۳، اخبار رویترا بدست بیاوریم و مطالعه نماییم. اورا قیکه از اطاق (اسکات) بوسیله آن شخص برای ما برسید روی کاغذ بسیار نازک و بخیط بسیار درشت و با مداد کپیه بود و نشان میداد همان اورا قیست که تلگرافچی هندواروپ، پای دستگاه تلگراف، بزبان انگلیسی، میگرفته و فوراً برای سفارت انگلیس میفرستاده است و در واقع مسوده شده و پاکتویس نشده بود که بعداً در سفارت سانسور و پاکتویس میشد. گاهی که منضم خبر جالبی بنفع آلمانها بود من چند نسخه باخط خودنوشته و برای بعضی رجال طرفدار آلمانها مثل حکیم الملک - ممتازالدوله - مستشارالدوله و حاجی محتشم السلطنه و غیره میبردم و شخصاً بدستشان میدادم. این مستخدم سفارت انگلیس یکی دو هفته مرتباً هر شب يك دستمال بسته از این کاغذها بعامیداد تا اینکه يك شب بمن گفت امروز در اطاقهای سفارت از فارس و شیراز خیلی گفتگو بود. هر چند من از مطالب چیزی نفهمیدم ولی قطع دارم که خبر مهمی از شیراز رسیده است. من مثل همیشه کاغذ بسته را بسفارت آلمان آوردم و آنچه گفته بود باقای (زمر) گفتم و تأکید کردم که باید در بین کاغذ پاره‌های امشب چیز مهمی باشد.

آن شب، شب چهارشنبه نهم رمضان ۱۳۳۶ و مطابق ۲۹ جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ و مطابق ۱۹ ژوئن ۱۹۱۸ بود. من با دقت کامل کاغذ خرده‌ها را پهلوی هم میچسباندم و آقای (زمر) هم فوراً میخواند. در قسمت عمده چیزی بنظر نرسید تا اینکه يك قطعه کاغذ برنگ آبی آسمانی، پیدا کردیم که روی آن اسمی از... نوشته شده بود و چون رنگش از سایر کاغذها متمایز بود کلید کاغذ بزرگتری باندازة ۱۵ سانتی متر در ۲۰ سانتی متر شد که آقای (اسکات) بخط خود تلگراف روزی را کشف و مسوده آن را پاره کرده در سبد ریخته بود. آقای (زمر) با خواندن این کاغذ بسن گفت انگلیسها بزرگترین خیانت را نسبت باستقلال و تمامیت ایران مرتکب میشوند. این روز تلگراف ژنرال قسول انگلیس در شیراز بوزیر مختار انگلیس و باین شرح بود:

«وقت آن رسیده است بوعده خود وفا کنیم و بنارس استقلال داخلی داده شود و امارت آن به... واگذار گردد».

بمحض اطلاع از این امر، من و (زمر) بسیار تعجب کردیم و او بمن گفت من این ورقه را با کنویس میکنم و شما باید آنرا همین امشب بنظر آقای معین‌الوزاره (حسین علاء) برسانید و کسب تکلیف کنید. من بیدرنگ بمنزل آقای علاء السلطنه پدر آقای معین‌الوزاره عزیمت نمودم و ایشان مرا در اطاق دفترش پذیرفتند. بعد از تعارفات و احوالپرسی، سؤال کردند خبر تازه چیست؟ بدون مقدمه کاغذ را بایشان دادم، ایشان دوسه بار کاغذ را باحیرت فراوان خواند و در حالیکه اشک در چشمانش جمع شده بود گفت انگلیسها میخواهند فارس را هم مثل بحرین کنند. بعد از من پرسید این کاغذ چگونه بدست شما افتاد؟ منم چون بایشان کمال اطمینان را داشتم گفتم از میان کاغذ پاره‌های اطاق آقای (اسکات) مستشار سفارت انگلیس بدست ما افتاده است. دیگر سؤالی نکرد و گفت خداخواست که این کاغذ قبل از اقدام و شروع کار بدست ما افتاد و ما را بیدار کرد که بدانیم چه نقشه شوم و خائنانه‌ای کشیده شده است. حالا من بشما مطلبی را دیکته میکنم باید آنرا بنام ابلاغیه سفارت آلمان فردا منتشر نمائید. آقای معین‌الوزاره بمن سفارش کرد که باید این ابلاغیه بر کاغذ مارکدار سفارت امپراطوری آلمان نوشته و مهر و امضاء شود و همین امشب به آقای سیدحسین اردبیلی مدیر روزنامه ایران برسد. از قول من بایشان سلام برسانید و بگوئید: بی هیچ تأمل در روزنامه فردا چاپ و منتشر کند. ضمناً چند صد نسخه از روزنامه ایران را هم خریدتان بگیریید و نگاهدارید تا بعد از توقیف روزنامه، بدربار و سایر مقامات صلاحیت‌دار و دوستان و آشنایان داده شود.

در آن موقع، ساعت نزدیک به نصف شب بود و من با درشکه شماره ۱۴ که سورچی آن غلامحسین خان نام داشت و در تمام رفت و آمدهای محرمانه ما درشها وسیله‌ای مطمئن بشمار میرفت به سفارت آلمان آمدم. آقای زمر تا آنوقت شب منتظر من بود. جریان را برای ایشان حکایت کردم و بیدرنگ شرح زیر بنام ابلاغیه سفارت آلمان تهیه شد:

ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان

«در این موقع که دولت امپراطوری آلمان طبق مواد قرارداد (برست لی توفسک) ۵ استقلال و تمامیت ایران را تضمین نموده، ذرال قنصل انگلیس از شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت سلطنت... استقلال داخلی فارس داده شود. بتاريخ بیستم ژوئن ۱۹۱۷ کفای سفارت امپراطوری آلمان زمر».

من در کمال احتیاط، پاکت محتوی ابلاغیه و پاکت دیگری حاوی مقداری پول برداشته به طرف خیابان سعدی جنوبی که آن زمان خیابان لختی (لختی) نام داشت رفتم. محل اداره روزنامه ایران نزدیک بانتهای خیابان، سرکوچه غفاری در بالاخانه‌ای بود وقتی باطاق آقای سیدحسین اردبیلی وارد شدم تعجب کردم که در آن ساعت شب برای چه منظوری نزد ایشان رفته‌ام؟ من تا آن موقع آقای سیدحسین اردبیلی را بالمعاینه ندیده بودم. بعد از معرفی خود و ابلاغ سلام و تعارفات آقای معین‌الوزاره و آقای (زمر) شازده‌افراد آلمان، ابلاغیه را بایشان دادم بعدی متأثر شد که بگریه افتاد و گفت همین الان اقدام میکنم. بعد باتفاق ایشان بجایخانه‌ای

که در کوچه بین خیابانهای علاءالدوله و لاله‌زار واقع بود رفتیم و قرار شد در سرستون سفحه اول جای مناسبی باز کنند و ابلاغیه را با خط درشت چاپ کنند. من و آقای سیدحسین اردبیلی تا صبح در چاپخانه ماندیم و نگذاشتیم احدی از اعضای چاپخانه از آنجا خارج شود. وقتی روزنامه چاپ شد، نزدیک طلوع آفتاب، یکهزار نسخه روزنامه را شخصاً روی شانه گذاردم و بمناسبت خود که نزدیک آنجا بود (خیابان پست خانه) بردم و از روی پشت بام به آقای میرزا احمد خان دیومسالاد که یکی از آزادی خواهان و در آن موقع معاون کل نظمیه بود (برادر آقای مالار فاتح مشروطه خواه) دادم که در منزل خود یا محل دیگری پنهان کند. پس از انجام این کار در همان ساعات اول روز سفارت آلمان آمدم و جریان کار را با آقای زمر اطلاع دادم. ساعت هفت یکباره فریاد روزنامه فروشان در شهر بلند شد که فریاد میزدند: «ابلاغیه سفارت آلمان - استقلال... ایالت فارس» مردم در خرید روزنامه بر یکدیگر سبقت میجستند. یکساعت بعد پارس سوار و پیاده و مأموران تأمینات (آگاهی) روزنامه‌های ایران را از گوشه و کنار جمع و توقیف کردند. بیدرنگ تلفنها بکار افتاد و پیوسته سفارت آلمان تلفن میکردند و از آقای زمر و من چگونگی امر را جویا میشدند. من آن روز تا آخر شب در سفارت بودم. بعد از ظهر عده‌ای از دوستان و طرفداران مانیز سفارت آمدند و بما تبریک گفتند که چنین رازی را فاش و چنین خیانت بزرگی را بر ملا کردیم. وقتی آخر شب بمنزل آمدم، گماشته‌ام گفت آقای حکیم‌الملک چند بار فرستاده و شمارا خواسته است. خانه من با منزل آقای حکیم‌الملک چند قدم بیشتر فاصله نداشت. فوراً نزد ایشان رفتم. گفتند: فلانی این ابلاغیه چه بود؟ زیرا انگلیس‌ها بی اندازه خشکین شده‌اند و جداً در صدد تکذیب آن هستند. گفتیم آنچه مسلم است اینکه سندی بدست آقای (زمر) رسیده که بمن داد و طبق آن ابلاغیه‌ای تنظیم شد و شما بخوبی میدانید آقای (زمر) دیپلمات بسیار محتاطی است و اگر صحت سند برایشان محرز نشده بود هرگز آن ابلاغیه را صادر نمیکرد. آقای حکیم‌الملک گفتند این ابلاغیه تمام اعضای هیئت دولت را بخیانت بزرگی متوجه کرده است و همگی بر این عقیده‌اند که اگر این خبر منتشر نمیشد مسلماً نقشه اجرا میگشت و برای مملکت ایران مشکلات بزرگ بوجود می‌آمد.

(ابلاغیه نماینده جمهوری فدرالی شورای انقلابی روسیه)

روز بعد یعنی پنجشنبه دهم رمضان ۱۳۳۶، مطابق ۳۰ جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ و ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸ مسیو (برابین) ۷، بنام آگنت دیپلوماتیک مملکت جمهوری روسیه در ایران، اعلامیه‌ای بمضمون زیر نشر داد:

«راجع به ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان در خصوص اینکه مطابق نقشه‌جات انگلستان جنوب ایران در تحت ریاست و نیابت سلطنت... صورت استقلال داخلی بخود بگیرد، دوستدار بنام جمهوریت فدرالی شورای انقلابی روسیه لامحاله توجه عامه ایرانیان را در این موقع جلب و خاطر اهالی مملکت را باین مسئله احاطه میدهد. ملت انقلابی روسیه منتظر است که برادر عزیز اومت همجوارش ایران حاضر شود که استقلال و تمامیت وطن خود را از فشار و تعدیات

کا پنا لیزم و امپریالیزم خارجہ دفاع نماید».

این اعلامیه در روزنامه ایران چاپ شد ولی البته این بار روزنامه مزبور دیگر توقیف نشد. ما آن شماره‌های روزنامه ایران را که ابلاغیه سفارت آلمان در آن منتشر شده بود قبلاً برای خود نگاه داشته بودیم برای تمام دوستان و آشنایان خود فرستادیم و شماره‌های هم که در اداره روزنامه ایران باقی مانده و پنهان کرده بودند بمبلغ گزافی فروش رفت. بعد که آقای سید حسین اردبیلی راملاقات کردم گفت همان روز صبح، بعد از رفتن شما از اداره روزنامه، چند صد شماره بخارج برده پنهان کردیم و هر شماره بچهار تا پنج تومان فروش رفت و برای ماسرمایه خوبی تحصیل شد بنابراین دیگر بكمك سفارت آلمان احتیاجی پیدا نکردیم. این اشاره آقای سید حسین اردبیلی بدان جهت بود که در شب چهارشنبه که من ابلاغیه را با مبلغی بعنوان خرج چاپ فوق العاده بایشان دادم، آقای سید حسین اردبیلی پاکت پول را بمن پس داد و گفت بشارژ دافر آلمان بگوئید: شما مطلبی باین مهمی بروزنامه داده اید که ما باید مبلغی گزاف بابت ارزش آن بشما بدهیم. از آن گذشته شما بما در حفظ تمامیت و استقلال ایران وطن ما کمک میکنید بنابراین چگونه از شما پول خرج چاپ فوق العاده بگیریم؟

ابلاغیه سفارت انگلیس

در تاریخ جمعه یازدهم رمضان ۱۳۳۶، مطابق ۳۱ جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ و ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ ابلاغیه سفارت انگلیس بشرح زیر منتشر شد:

«در خصوص خبر مندرج در جریده ایران، در طی ابلاغیه سفارت آلمان، منی برای آنکه در خصوص استقلال داخلی فارس و جنوب ایران پیشنهادی بعمل آمده است، سفارت انگلیس خبر مزبور را تکذیب میکند و اظهار میدارد که از طرف قنصل انگلیس در شیراز ابداً چنین پیشنهادی نشده است. سفارت انگلیس ۲۰ ژوئن ۱۹۱۸».

اتفاقاً شیکه ابلاغیه سفارت انگلیس منتشر شده بود، برسم معمول، از سفارت آلمان بیرون آمده و بکوچه برلن وارد شدم و بانظار شخص معهود بودم. چون سه روز بود که دیگر بماسر نزده و شاید ترسیده بود کسی دنبال او باشد، آنشب مهتاب بود، از دور دیدم می آید ولی پیوسته به عقب خود می نگردد. وقتی بمن رسید گفت: آقای منشی باشی ما خیلی در زحمت و سختی و تحت کنترل قرار گرفته ایم. امروز باز توانستم يك دستمال از کاغذها برای شما بیاورم ولی بهتر است چند روز تعطیل کنیم مبادا میچ دست مرا بگیرند. من تشکر کردم و دستمال بسته را گرفتم و سخت دو طرفش را گره زدم و از دیوار سفارت بدرون باغ انداختم و خود بسفارت برگشتم و بسته را از روی شاخهای درخت برداشتم و بدفتر رئیس خود آقای (زمر) وارد و بچسبانیدن ریزه‌های کاغذ مشغول شدم، پس از آنکه چند ورق تهیه کردم و بایشان دادم باخوشحالی فراوان گفت: سند دیگری مکمل ابلاغیه پیدا کردم و راستی باید بحمق اولیای سفارت انگلیس بسیار خندید! زمر گفت: فلانی! بخاطر داری وقتی کلنل (نیدمایر) در طهران و در منزل تو پنهان بود، چرچیل ترجمان سفارت انگلیس گفته بود اگر سبب از درخت سفارت آلمان بیفتد ما در سفارت انگلیس مطلع میشویم.

ما چقدر مراقبت کردیم که در تمام این مدت سه سال از عملیات من و شما و ملاقاتهای محرمانه ما از اعزام قاصدها بجهت عثمانی و آلمان و حتی از کوچکترین کارهای ما سرسوزنی مطلع نشدند و نتوانستند مزاحم بشوند. اکنون کار خودشان بجائی رسیده که مهمترین و محرمانهترین اسنادشان، بعد از ده تا دوازده ساعت، روی میز تحریر ماست. در نوشته جدید آقای (اسکات) مستشار سفارت انگلیس که آن شب بدست ما رسید، ابلاغیه جدیدی در رد تکذیب سفارت انگلیس تهیه شد و فوراً شبانه با آقای معین الوزاره ملاقات کردم و بنظر ایشان رساندم بعکس شب اول، از شدت خوشحالی قاه قاه خندید و گفت مرحبا بر شما و آقای (زمر) زیرا نقشه چیده شده از ناحیه انگلیسها راپاره پاره کرده بآب رودخانه کارون ریختید و داغ امارت را بدل... و دولت انگلستان گذاردید. بعد، از وطن پرستی و بی باکی آقای سیدحسین اردبیلی مدیر روزنامه ایران خیلی تعریف و تحسین کرد. از آنجا فوراً بآدارة روزنامه ایران رفتم و به آقای سیدحسین اردبیلی، از طرف شارژدافر آلمان تبریک گفتم و از محبتهای ایشان تشکر کردم و ابلاغیه جدید را بایشان دادم. سید از فرط خوشحالی در پوست خود نمی گنجید و گفت الحمدلله روی ما سفید شد زیرا من نمیدانستم با تکذیب باین قرصی و محکمی که سفارت انگلیس کرده است ما چه خواهیم کرد! ابلاغیه سفارت آلمان را که بشرح زیر بود گرفت و روزیکشنبه ۱۳ روضان ۱۳۳۶ مطابق ۲ سرطان ۱۲۹۷ و ۲۳ ژوئن ۱۹۱۸ انتشار داد.

ابلاغیه دوم سفارت امپراطوری آلمان

«سفارت انگلیس تکذیب موضوعی را که سفارت امپراطوری آلمان این چند روزه راجع به نیت و تصمیم دولت اعلیحضرت بریتانیا در اعلان استقلال داخلی جنوب ایران نشر و اشاعت داد حتم و واجب پنداشت. علیهذا سفارت امپراطوری آلمان بانهایت اجبار خود را ملزم دید. ذخیره ای را که در این قضیه تا کنون در نهانی محفوظ داشته بود بالمآل ابراز نموده و برای ثبوت مطلب ترجمه یادداشتی را که از آقای (اسکات) مستشار سفارت انگلیس بعنوان (سروالذریه) اتاşe همین سفارتخانه رسیده برای استحضار خاطر عامه منتشر سازد: «وزیر مختار از شما متمنی است که در دفترخانه خودتان به آقایان اهمیت عدم اظهار و اختفای پیشنهاد تلگراف صبح (کاف) را، اگر دیده اند، در خصوص... و اعلام استقلال جنوب ایران، بهممانید. اگر دشمنان ما از این مسئله چیزی بشنوند اهمیت و وجهه را بدان استاد داده و اظهار خواهند نمود که زمینه تقسیم و تجزیه ایران را تهیه میکنند».

«یادداشت مزبور که خود ناطق قضیه است هرگونه شبهه را از اطراف حقیقت مندرجات ابلاغیه اخیر سفارت امپراطوری آلمان بر طرف میسازد و شك و تردیدی نیز در نیت و تصمیمات دولت اعلیحضرت بریتانیا نسبت بایران باقی نمیگذارد. تهران ۲۱ ژون ۱۹۱۸ کفیل سفارت امپراطوری آلمان در تهران زمر».

این ابلاغیه دوم سفارت امپراطوری آلمان مثل بمب در تهران ترکیب و تمام دستگاه سفارت انگلیس بجنب وجوش افتادند و بوزارت امور خارجه شکایت کردند که جاسوسان سفارت امپراطوری آلمان اطلاعاتی دفتر سفارت انگلیس را در اختیار خود گرفته اند و چندین نفر از پیشخدمتهای خود را چه در سفارت و چه در دستگاههای نظامی با استطاق کشیدند و بزحمت انداختند. همان روزیکه ابلاغیه اول صادر شد (مستوکوپر)^۸ رئیس تلگراف هند و اروپا که ژنرال قنصل افتخاری سوئد و مرد بسیار متین و خوش اخلاقی بود دستگیر کردند و بیغداد فرستادند و تصور میکردند که ایشان تلگراف رمز قنصل انگلیس سقیم شیراز را به داده و مسا بمدد کلید و مفتاح رمز قنصل انگلیس که (۱۸۰۰۰۰۰۰) در شیراز محرمانه بدست آورده و قبلاً برای ما فرستاده بود توانسته ایم رمز را باین آسانی کشف نمائیم. ولی ابلاغیه دوم را که منتشر کردیم باعضای سفارت خودشان مظلوم شدند و چند نفر را دستگیر و تحت تعقیب قرار دادند. (مانده دارد)

۱- میسو رودلف زمر از سال ۱۹۱۳ قبل از جنگ بین الملل اول دفتر دار و در ۱۹۱۵ (موقع مهاجرت) کفیل سفارت و در سال ۱۹۱۸ شارژ دافر سفارت امپراطوری آلمان بود و بمناسبت کارهایی فوق العاده مهم که در ایران کرد ترقی شایان کرد و تا ژنرال قنصولی پطروگراد ارتقاء مقام یافت.

۲- میسو بوناتی رئیس داروخانه شورین در خیابان ناصریه جنب مدرسه دارالفنون، قنصل افتخاری نروژ در تهران بود.

۳- میسورینس رئیس معازنه بسیار بزرگ هلندی که با میسودهوک قنصل هلند بسیار مربوط بود و این هر دو باز می شارژ دافر آلمان ارتباط سیاسی مهم داشتند.

۴- آقای معین الوزاره رئیس سابق کابینه وزارت خارجه که در کابینه مصمص السلطنه وزیر فواید عامه بود بعداً بمناسبت لقب پدرش علاء السلطنه نام خانوادگی (علاء) انتخاب کرد و به میرزا حسین خان علاء معروف و مشهور شد.

۵- برستلی توفسک نام محلی درسرخد شوروی ولهستان است که بمناسبت فراداد متار که جنگ بین روسیه و عثمانی در تاریخ ۱۹۱۷ معروفیت بسیار پیدا کرد و طبق ماده ۱۰ همین قرارداد بنام کابینه قوای خارجه از خاک ایران خارج شوند.

۶- آقای حکیم الملک در کابینه دوم مصمص السلطنه پست وزارت مالیه را عهده دار بود.

۷- میسو برارین اولین نماینده دولت انقلابی روسیه بود که بایران آمد و با آقای زمر شارژ دافر آلمان ارتباط بسیار نزدیک داشت.

۸- مستر کوپر یک نفر انگلیسی بود که ریاست تلگرافخانه هند و اروپا را بعهده داشت و ضمناً قنصل افتخاری سوئد در ایران بود. در خیابان ارباب جمشید عمارتیکه بعدها انجمن روزنامه نگاران بود دفتر قنصلخانه سوئد بود و روزهای یکشنبه بپرق سوئد بالای عمارت در اهتزاز بود.

۹- واسوس قنصل آلمان در شیراز بود که در مدت جنگ بین الملل اول انگلیسها را در جنوب بستوه آورد و بحدی شیرازها او را دوست داشتند و از او حمایت میکردند که تمام نقشه های انگلیسها را در جنوب خنثی کرده بود و تاریخچه او نیز بسیار مفصل است.